

حمام‌های خاموش

(آیین‌ها و باورهای مردم در حمام‌های قزوین)

فرشته بهرامی



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

فهرست

۷	فصل اول - همه فضاهای یک حمام
۲۵	فصل دوم - کارکنان حمام
۲۷	اوستا
۲۹	جامه‌دار یا سکودار
۳۲	آبدار
۳۳	جان‌شور
۳۵	پهن سوزان
۴۳	فصل سوم - آب حمام
۴۹	فصل چهارم - بوق حمام
۵۵	فصل پنجم - حمام تمطیل است
۶۳	فصل ششم - حمام زنانه است یا مردانه
۶۹	فصل هفتم - به مرد حرام
۷۱	از خانه تا حمام
۷۷	از دالان تا سروجان‌شوری
۸۰	توی سروجان‌شوری
۹۴	از جامه‌کن تا خانه
۹۹	فصل هشتم - به زن، حرام
۱۰۱	از خانه تا حمام
۱۰۴	توی سروجان‌شوری
۱۱۲	از جامه‌کن تا خانه
۱۱۷	فصل نهم - حمام‌های مناسبتی
۱۱۹	عروسی حمام
۱۲۶	دامادی حمام
۱۳۵	زاهولان حمام
۱۴۲	هفتم حمام

۱۴۵	فصل دهم - جن و پری‌های حمام
۱۵۳	فصل یازدهم - حمام‌های شهر قزوین
۱۶۰	حمام آخوند
۱۶۴	حمام بلور
۱۶۶	حمام صفا
۱۷۱	حمام قوشه
۱۷۳	حمام پیله‌حصار
۱۷۸	حمام محمدصادق خان
۱۸۰	حمام دودر
۱۸۳	حمام فجر
۱۸۴	حمام میرزا علی اکبر
۱۸۶	حمام بایندره کوچه
۱۸۸	حمام کلاتر
۱۹۲	حمام حاجی بیگلر
۱۹۳	حمام خان
۱۹۵	حمام شهید
۲۰۱	حمام سردار
۲۰۲	حمام شاه
۲۰۵	حمام میرزا کریم
۲۰۸	حمام بی بی
۲۱۰	حمام بلاغی
۲۱۳	حمام سرچشمه
۲۱۹	نقشه ۱۷ حمام به نقل از کتاب یادگار ماندگار
۲۴۰	یک کپی از نسخه سوم وقفنامه حمام کلاتر
۲۴۱	نقشه محله‌های شهر قزوین سال ۱۳۳۷ به روایت مینودر
۲۴۲	اظهاریه حاج محمد تقی دریهانی...
۲۴۳	راویان
۲۶۷	فهرست اعلام
۲۹۵	فهرست منابع

فصل اول

همه فضاهای یک حمام

شهر من، قزوین مثل همه شهرهای اسلامی عبارت بود از چندین محله و توی مرکز هر محله اش حداقل یک حمام بود حتی شده خرابه و خاموش، ولی بود. مرکز محله جایی بود که خیلی از راه‌ها و کوچه‌های محله به آن ختم می‌شد و در دسترس همه اهل محل بود. به همین خاطر آنهایی که باعث بنا می‌شدند، حمام را توی مرکز دسترسی مردم می‌ساختند، جایی که اتفاقاً دور و برش گشاده و باز بود.

من هیچ وقت توی یک حمام عمومی چرک نگرفته‌ام و خودم را نشسته‌ام اما نسل پیش از من چرا! مادرم، مادران، شوهرشان و همین طور برگردیم عقب. همان‌ها دیده‌اند و برایم گفته‌اند دو طرف در ورودی حمام، سکوهایی بود که دیوار بالای سرشان را قابی محرابی شکل می‌گرفتند. محرابها، درست پشت این دیوار، توی حمام هم تکرار می‌شدند. شنیده‌ام قزوینی‌ها به ترکیب سکو و محراب بیرون حمام می‌گفتند طاقچه، طاقزه یا طاق نما. اسم دیگرش مهتابی بود. حکم خسته گیر را داشت؛ مشتری از راه می‌رسید، اسبابش را می‌گذاشت روی سکو، کمی آنجا می‌نشست، نفس تازه می‌کرد و بعد می‌رفت تو. یا برعکس وقتی از حمام برمی‌گشت و پله‌ها را دانه‌دانه می‌شمرد و هی پشت سرش را نگاه می‌کرد تا شاید یک نفر جوان از حمام درآمده باشد و اسباب حمامش را برایش بلند کند و خبری نمی‌شد، راه پله او را به هین و هین می‌انداخت، گرمش می‌شد می‌آمد، یک پهلو تکیه می‌داد به طاق نما تا نفسش کمی بیاید سرجا.

دوپله پایین تر، در حمام بود و پشت سرش، بلافاصله، یک هشتی با

روزی روی گنبدش که اگر حمامی توی وقت مردانه اجازه می‌داد، واکیسی آنجا می‌نشست و پول در می‌آورد و بعد، راه پله می‌خورد؛ قزوینی‌ها می‌گفتند «دالان».

از بزرگترهایم شنیده‌ام آب مثل حالالوله کشی نبود و باید از توی نهرها و جوب‌ها می‌آمد. بنا را زیر زمین می‌چیدند و دالان می‌گذاشتند تا آب بتواند بخوابد توی حمام. از طرفی حمام را پایین‌تر از کف زمین می‌ساختند تا بنا بتواند حرارت بیشتری را توی خودش نگه دارد، چون حمام باید گرم می‌ماند. ورودی و راه‌پله‌ها هم کمک می‌کردند؛ آنها را طوری در می‌آوردند که هم مکشی باشد بین بیرون و توی حمام و هم جلوی دید را بگیرد.

دالان معمولاً بیست، بیست و پنج، گاه سی تا پله می‌خورد تا مشتری را به دم جامه کن برساند. پله‌ها را هرچند سال با کلنگ دو سر آجین می‌کردند؛ پله‌ها را دانه دانه با نوک کلنگ زخمی می‌کردند و می‌زدند مبادا مشتری سُر بخورد.

هرچند تا پله را یک روزنه، روی سقف دالان روشن می‌کرد؛ آفتاب از آنجا می‌افتاد پایین. مردم قزوین به آن می‌گفتند باجه. ولی دهنش آن قدر گشاد نبود که دالان، یک دست روشن شود. دو طرف چله‌های دالان، چند تا طاقچه باز کرده بودند و تویش چراغ‌موشی و گردسوز و لامپا می‌گذاشتند. وقتی آفتاب می‌رفت، آنها را روشن می‌کردند. روز و شب نداشت؛ نور دالان کم بود. مشتری یا بسم‌الله برمی‌داشت و یا می‌گفت السلام علیک یا شاه پریان و دست می‌گذاشت به دیوار و پله‌های تاریک و بلند دالان را یک دانه یک دانه رد می‌کرد تا چشمش با آن نور کم انس بگیرد و برسد به هشتی دم در جامه کن؛ دری یک لنگه، فقط از چوب و بدون زیانه بود که با فنر و یا یک تکه کیش مهار می‌شد و نمی‌گذاشت گرما جابجا شود.^۱

۱. شهری جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، ج ۳، چاپ اول، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸، ص ۴.

جامه کن یا سربینه یا رختکن، آنجایی از حمام است که مشتری کفش هایش را در می‌آورد، لباسش را می‌کند و می‌پوشید؛ یک فضای میانی با حوض گود بزرگ و یک گنبد طاق ضربی روی سرش و فضاهایی کوچکتر در چهار طرفش که اسمشان بود طاق، طاقی، سکوی یا حجره. طاقی‌ها هرکدام یک باجه داشتند، کوچکتر از روشنایی وسط. سکوها همیشه چند و جب بالاتر از کف جامه کن بودند، معمار این اختلاف سطح را شکافته بود و تویش جایی برای کفش‌ها باز کرده بود.

نگارگر بین طاق‌ها فرق گذاشته بود و پیشانی یکی دو تا از آنها را، نقاشی کرده بود که تا نیم‌سده پیش هنوز بود؛ شیر و خورشید، رستم و اسفندیار و بقیه‌ی شخصیت‌های شاهنامه.^۱ حتی چهره پهلوان‌های زمان صفوی، مثل حسین کرد و مسیح دکمه‌بند را می‌کشیدند.^۲

حمام‌ها دست به دست چرخیده بود و هرکس آمده بود یک رج گچ و سیمان و ساروج پاشانده بود روی آن آدم‌ها و حمام‌ها را لال کرده بود. حرف

۱. محمدکاظم گیلانی ملک‌الاطبا فرزند محمد رشتی کتاب حفظ‌الصحة ناصری را برای ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق) نوشته است. جایی از کتاب گفته است: بدانکه حکمای متقدمین که مخترع و مستخرج حمامند، بعد از آنکه به دقت ملاحظه کردند که حمام اگرچه منافع زیاد دارد ولیکن محلل و مضعف قوی و مستفرغ روح هم هست. پس از آن اتفاق کرده‌اند در فکر که استخراج کنند چیزی را که جبر کسورات ضعف و تحلیل در اسرع زمان نماید. اینست که رسم کرده‌اند نقوش رنگین خوب در دیوار حمام؛ سه گونه تصویر به مناسبت سه گانه روح حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه و قرار داده‌اند که هر قسم از این تصویر سبب از برای قوتی از قوای مذکور باشد. از برای قوای حیوانیه تصویر شجاعان و سوارهای مکمل و مسلح که هریک شمشیر برهنه نموده و آن دیگر دشنه کشیده و دیگر تیر و کمان چاچی گذاشته به قوت تمام می‌کشد. از برای نفسانیه صورتهای زنان خوب و مرغوب و امردان ساده مشک مو و بو؛ پاره در حالت شرب و برخی در حالت شکر و آن دیگر در حالت رقص، از برای قوای طبیعیه صورت بساطین و باغها و صورت درختان مثمره‌ی معروف از قبیل انار و شفتالو و هلو و آنچه شبیه به اینها باشد و دیگر کشیدن سایر اشکال به هیچ وجه مناسب نیست. این است سبب کشیدن تصویرات در سر حمام‌ها اگرچه سز این مطلب در اغلب و اکثر کتب مطوله و مختصره اطبا نیست. (کریمیان سردشتی، نادر، کتابشناسی حمام، معاونت پژوهشی مردم‌شناسی، تهران، ۱۳۸۲، صص ۱۲۶ - ۱۲۷).

۲. گلریز محمدعلی، مینو در جلد اول، چاپ دوم، قزوین ۱۳۶۸، ص ۴۱۲